

## بخش دوم – تبدیل پول به سرمایه

### فصل چهارم: تبدیل پول به سرمایه

#### 1 – فرمول عمومی سرمایه

گردش کالا نقطه پیدایش سرمایه در شکل‌های نخستین آن است. تجارت یعنی تولید برای فروش و گردش کالا، پیش زمینه تاریخی ظهور سرمایه را فراهم می‌سازد. تاریخ سرمایه در عصر جدید با بسط تجارت جهانی و بازار جهانی در قرن شانزدهم شروع می‌گردد. پول به عنوان محصول نهائی پروسه گردش کالا اولین شکل ظهور سرمایه است. سرمایه تاریخی به شکل پول، ثروت پولی، سرمایه تجاری، سرمایه ربائی در مقابل مالکیت ارضی ظاهر شد. نخستین تمایز میان پول در مقام پول و سپس در مقام سرمایه، شکل‌های متمایز گردش آنهاست. شکل ساده گردش کالاها، (کالا – پول – کالا) یا تبدیل کالا به پول و بازتبدیل پول به کالا بود، اما در کنار این شکل، با شکل دیگری مواجه شدیم. (پول – کالا – پول) یا تبدیل پول به کالا و بازتبدیل کالا به پول که می‌توان آن را در خرید با هدف فروش خلاصه نمود. اینجا، در این شکل دوم گردش بود که پول به سرمایه تبدیل شد. به بررسی مختصر ماجرا پردازیم. در اینجا هم مدار گردش دو فاز را پشت سر می‌گذارد. اول (پول – کالا) که پول از دست فرد خارج و کالا خریده می‌شود. دوم (کالا – پول) که در آن کالای خریداری شده مجدداً تبدیل به پول می‌گردد. برخلاف شکل ساده گردش که از کالا آغاز و به کالا ختم می‌شد در این جا از پول شروع و به پول ختم می‌شود. وقتی که با پول می‌خریم تا بفروشیم و به پول برسیم، نقطه شروع و ختم کار ما پول خواهد بود. با مرور ماجرا یک سؤال در ذهن ما خواهد پیچید. اینکه هدف از این شکل گردش چیست. چرا باید پولی را که در دست داریم به مدار دوران ریزیم تا پس از مدتی دوباره به همان پول باز گردیم. پاسخ همین سؤال است که در عین حال تفاوت فاحش میان (پول – کالا – پول) و شکل ساده گردش یا (کالا – پول – کالا) را روشن می‌سازد. برای آنکه این تمایز اساسی را بشکافیم بهتر است اول وجوه اشتراک آنها را نظر اندازیم.

1- در هر دو شکل گردش با کالا و پول سر و کار داریم. 2- در درون هر دوتا، شخصیت‌های خریدار و فروشنده حضور دارند. 3- پروسه گردش در هر دوتا، متشکل از دو حلقه متقابل و مکمل است. 4- و بالاخره در هر دو فرایند، یکی فقط می‌فروشد، یکی فقط می‌خرد، سومی هم خریدار و هم فروشنده است.

اما تمایزات میان دو شکل را ببینیم. 1- گردش ساده با فروش شروع و به خرید ختم می‌شود. حال آنکه دومی بالعکس با خرید آغاز و به فروش منتهی می‌گردد. 2- در اولی نقطه شروع و ختم کالا اما در دومی پول است. 3- در اولی واسطه انجام کل پروسه پول است اما در دومی کالا است. 4- در اولی پول نهایتاً به یک ارزش استفاده تبدیل می‌شود و این بدان معنی است که پول خرج شده است، اما در دومی خریدار، پول پیش ریز می‌کند فقط به این خاطر که بعداً در نقش فروشنده پول به دست آرد، پول را رها می‌کند اما صرفاً با این منظور که دوباره آن را به چنگ آرد، پس پول خرج نشده است. 5- در شکل ساده گردش، یک سکه یا اسکناس دو بار جا به جا می‌شود، فروشنده از خریدار می‌گیرد و به فروشنده دیگری می‌دهد. در شکل دوم (پول – کالا – پول)، نه اسکناس که کالا دو بار جا به جا می‌شود و باعث بازگشت پول به نقطه عزیمت می‌گردد. 6- و از همه مهم‌تر در شکل دوم با تفاوت کاملاً آشکاری میان گردش پول به منزله سرمایه و گردش پول به عنوان پول رو به رو هستیم. در مسیر گردش ساده، نقطه پایان مدار، یک کالا است که از حوزه گردش خارج و وارد قلمرو استفاده می‌شود. هدف نهائی چرخه، ارضای نیازها و ارزش استفاده است. اما در مسیر (پول – کالا – پول) علت، هدف و همه چیز ارزش مبادله‌ای است. در شکل گردشی ساده، قطب آغاز و فرجام، هر دو کالا هستند. کالاهائی که حامل ارزش برابرنند، اما ارزش استفاده‌های متفاوت دارند. در شکل گردشی دوم

پول سرمایه است، در هر دو قطب مدار پول ایستاده است، هر دو تا نه ارزش استفاده های متفاوت که فقط پولند و این پول شکل مبدل کالاهائی است که ارزش استفاده آنها زائل شده است و سرانجام آنکه پروسه (پول - کالا - پول) حاوی هیچ تفاوت کیفی میان دو قطب ابتدا و انتهای خود نیست، تغییرات کمی دو قطب یعنی رسیدن به پولی بیشتر از پول پیش ریز شده کل معنا و محتوای گردش است. در اینجا هدف صرفاً آنست که (پول - کالا - پول) به (پول - کالا - پول) بعلاوه مقداری اضافه) منتهی شود. پول اضافه ای که همان ارزش اضافه است. صاحب پول در این چرخه سرمایه دار می شود و افزایش سرمایه تار و پود ذهن او را اشغال می کند، شعور او را معماری می نماید، یگانه انگیزه اعمالش می گردد، او سرمایه شخصیت یافته و برخوردار از آگاهی سرمایه افزائی می شود. کسب بی وقفه سود حرف اول و آخر موجودیتش می گردد، چگونگی تأمین این سود مرکز نشو و نمای کل ملاکها و ارزشهای اجتماعی، اخلاقی، فرهنگی و همه چیزش می شود. حال اگر شکل های خاصی را که سرمایه یا ارزش خودافزا، به خود می گیرد بکاویم، تعینات متفاوتی را خواهیم دید. سرمایه پول است، سرمایه کالا است، اما ارزش در اینجا، سلسله جنبان پروسه ای است که خود در درون آن با احراز چهره های متمایز پول - کالا، به ارزشی افزونتر تبدیل می شود. ارزش اینک به اعتبار ارزش بودنش این قدرت اعجاز را پیدا کرده است که به زاد و ولد پردازد.

در گردش ساده، ارزش کالاها در مقابل ارزش استفاده، نهایتاً به شکل پول دست یافت. در (پول - کالا - پول) ارزش (ارزش مبادله) نقش یک جوهر متحول را احراز می کند که کالا و پول برایش فقط شکل هستند. از این هم فراتر، با خودش یک مناسبات خصوصی برقرار می نماید. به عنوان ارزش اولیه، از خودش به عنوان ارزش اضافه، متمایز می شود. این گونه است که ارزش خودتاز می گردد، سرمایه می شود. از گردش بیرون می رود، به داخل گردش باز می گردد. خود را هم حفظ و هم تکثیر می نماید. می بالد و بزرگتر می شود. چنین به نظر می آید که خرید برای فروش گرانتر شکلی است که فقط خاص سرمایه تجاری است اما سرمایه صنعتی نیز پولی است که به کالا (مواد خام و نیروی کار) تبدیل می شود و با فروش محصول، سرمایه ای عظیم تر می گردد، این ارزش افزائی، در مورد سرمایه ربانی نیز مصداق دارد. در یک کلام (پول - کالا - پول) فرمول عام سرمایه است.

## 2- تضادهای فرمول عام

شکل گردشی که در آن پول به سرمایه بدل می شود ناقض قوانینی است که در باره ماهیت کالا، ارزش، پول و پویه گردش می دانیم. در این شکل شاهد زایش ارزش اضافه ای هستیم که در خود پویه گردش، نه فقط هیچ پدر، حتی هیچ مادری برایش یافت نمی شود. قانون اساسی اقتصاد کالائی آنست که کالاها بر اساس ارزش آنها مبادله می گردند. اگر چنین است که حتماً هست پس تکلیف این ارزش مازاد چه می شود و این تضاد در کجا پاسخ می گیرد. آنچه شکل مورد بحث گردش را از شکل ساده آن متمایز می کند آنست که (کالا - پول - کالا) با فروش آغاز و به خرید ختم می شد، در حالی که (پول - کالا - پول) بالعکس با خرید شروع و به فروش منتهی می گردد. نفس این تفاوت روزنه ای برای زایش ارزشی و رای ارزش موجود در کالاها، در شکل (پول - کالا - پول)، باز نمی کند. کمی توضیح دهیم. کاوه صاحب کالا، در شکل (کالا - پول - کالا)، به بابک کالا می فروشد و از آرش کالا می خرد. در شکل (پول - کالا - پول) هم کالائی را از آرش می خرد و همان را به بابک می فروشد. برای آرش و بابک در این دو شکل داد و ستد هیچ تفاوتی رخ نداده است. هر دو نفر در هر دو حال به عنوان خریدار و فروشنده وارد میدان می شوند. کاوه هم در هر دو شرایط یا صاحب کالا است یا مالک پول می باشد. از این هم فراتر، او در هر دو شکل دوران، در مقابل آرش خریدار و در مقابل بابک فروشنده است. با اولی به مثابه نماینده پول مواجه می شود و در برابر دومی نماینده کالا است. تا اینجا تلاش

ما برای یافتن منشأ ارزش اضافه نوظهور در (پول- کالا- پول) کاملاً عبث مانده است و به هیچ نتیجه ای نرسیده ایم. در شکل ساده دوران، پول فقط واسطه داد و ستد است و تا جایی که پای مبادله ارزش استفاده ها به میان است هر دو طرف برنده اند. زیرا هر کدام ارزش استفاده نالازمی را می دهند و ارزش استفاده لازمی را به چنگ می آرند، در این وسط چه بسا هر کدام نفعی هم ببرند. یک گندمکار و یک شرابساز اگر اولی همیشه گندم بکارد و دومی همواره شراب تولید نماید، به احتمال زیاد در قیاس با اینکه هر دو هم گندم و هم شراب تولید کنند، محصول بیشتر و مرغوب تری خواهند داشت. در اینجا نفس ورود پول به چرخه دوران و ایفای نقش واسطه گردش کالاها، یا تبدیل فروش و خرید به دو عمل مجزا و متمایز نیز شالوده کار را بر هم نمی ریزد، تغییرات اساسی به وجود نمی آورد و سرچشمه یا زادگاهی برای ارزش اضافه هم خلق نمی کند. تا وقتی بحث بر سر مبادله ارزش استفاده ها است می توان گفت که هر دو طرف برنده هستند. پس به بررسی چرخه تبادل ارزش مبادله ها بپردازیم. همان مثال بالا را در نظر آوریم. دو نفر یکی تولید کننده گندم و دیگری کارش شرابسازی است. اولی حجم معینی گندم با 50 ساعت کار اجتماعاً لازم متراکم به شرابساز می دهد و دومی بشکه ای از شراب حامل همین مقدار زمان کار اجتماعاً لازم در اختیار زارع گندم می گذارد. این داد و ستد برای هیچ یک از طرفین هیچ ثروتی پدید نمی آرد. اینکه پول به مثابه وسیله دوران کار انتقال کالاها را به عهده می گیرد هم تغییری در اساس ماجرا نمی دهد. کالاها پیش از ورود به گردش دارای ارزش معینی بودند، پس از آن نیز حامل همان مقدار ارزش هستند. ارزش شرط دوران است، نتیجه آن نیست. در پیچ و خم این گردش، جا به جایی هائی رخ داده است. گندم و شراب اول شکل طبیعی کالائی خود را داشته اند، بعداً چهره پول به خود گرفته اند، باز هم به کالایی با صورت متفاوت استحاله شده اند، همه این ها اتفاق افتاده است اما باز هم اثری از منشأ ارزش اضافی مورد کندوکاو ما یافت نمی شود. کل جستجوها فریاد می زنند که از درون پویه گردش و مبادله ارزش های برابر، هیچ ارزش نوینی متولد نمی گردد. تناقض خیلی جدی به قوت خود باقی است و همین تناقض است که عالمان اقتصاد سیاسی را به انواع ضد و نقیض بافی ها واداشته است. عده ای منشأ این ارزش اضافی را مبادله نابرابرها، خرید ارزان تر و فروش گرانتر دیده اند. آنها با پیش کشیدن این به اصطلاح استدلال نه فقط تناقض را حل نکردند که اتفاقاً آن را گمراه کننده و غامض تر ساختند. سؤال جدیدی که در برابرشان قرار می گرفت آن بود که هر فروشنده ای خریدار و هر خریدار فروشنده می گردد، اگر فردی گران بفروشد، دیگری هم می تواند به او گران بفروشد، اگر کسی بخواهد ارزان بخرد، فروشنده هم باید ارزان خریده باشد، اگر افراد در یک جا، چیزی به دست می آرند در گام بعد به همان اندازه از دست می دهند و از دل این فرایند هیچ ارزش تازه ای زاده نمی شود، آنچه مبادله می گردد همان ارزشی است که در کالاها بوده است. برخی به این آویختند که ریشه این ارزش اضافه در وجود جماعت خاصی قرار دارد، جماعتی که همه دارائی خود را از چپاول و یغما دارند، کار نمی کنند، همواره می خرنند بدون آنکه بفروشند. در اینجا هم این سؤال جدی سر بر می آورد که بالاخره اگر این «قبیله» همیشه خریدار و بیزار از فروش، تمامی ثروت خود را از تاراج به دست آورده است پس کل ارزش های تولید شده و متبلور در کالاها دچار هیچ افزایش نوینی نشده است. مشاهده می کنیم که در پویه دوران کالاها، به هر کجا سر می کشیم هیچ ردی از سرچشمه ارزش جدید یا ارزش اضافی پیدا نمی شود. اصل بحث هم همین است. پروسه گردش کالاها موجد هیچ ارزشی نیست. در همین رابطه سرمایه تجاری و ربائی هیچ ارزشی ایجاد نمی کنند. در این شکی نیست اما یقینی بودن این امر باز هم مشکل را حل نمی کند، تناقض آوار بر سر ما در چرخه دوران کالاها همچنان باقی است، بالاخره منشأ این ارزش اضافه ای که نصیب سرمایه تجاری می گردد در کجا قرار دارد، از این هم فراتر، اصلاً کل سرمایه تجاری دوران ماقبل سرمایه داری، از کجا آمده است و چگونه بر هم انباشته گردید؟

به نظر می آید که این سرمایه را باید در مناسبات میان خریداران و فروشندگان مولد با تاجر جست، اما راه این استنتاج هم بدون سنگلاخ نیست. اگر نخواهیم افزایش ارزش سرمایه تجاری و خود این سرمایه را ناشی از فریبکاری زمخت تاجر و فریب خوردگی سفاهت آمیز تولید کننده بدانیم، باید جستجوی خود را با تیزبینی افزونتر ادامه دهیم. این جستجو روشن خواهد کرد که: **1- چرا در تحلیلی که ما از شکل اساسی سرمایه یا سرمایه معرف سازمان اقتصادی جامعه جدید می کنیم، همواره سرمایه تجاری و ربانی کنار گذاشته می شوند. 2- سرمایه های تجاری و بهره زا هر دو فقط شکل های فرعی هستند. 3 - این دو شکل سرمایه تاریخی پیش از سرمایه خصلت نمای شیوه تولید سرمایه داری، به ظهور رسیده اند.** منشأ ارزش اضافه مسلماً حوزه گردش نیست، این بدیهی است. به همین خاطر باید چیزی در بیرون گردش اتفاق افتاده باشد، اما آیا ممکن است این ارزش اضافه در جایی غیر گردش، غیر از پروسه روابط صاحبان کالا ایجاد شود؟ پاسخ این سؤال هم مثل سؤالات قبلی پیچیده است. در بیرون روند گردش، دارنده کالا فقط کالای خود را دارد. می داند که این کالا حاوی مقداری کار یا زمان کار معین است، ارزش کالا بر حسب پول محاسبه می شود، بیان پولی ارزش قیمت است و صاحب کالا نمود کارش را مثلاً در 10 پوند می بیند. کار او نمی تواند یک بار در نقش 10 پوند ارزش و بار دیگر در هیأت 11 پوند، یعنی ارزشی بیشتر از ارزش واقعی رخ نماید. **اما او با اضافه کردن کار جدید و در نتیجه ارزش جدید قادر خواهد شد ارزش موجود را افزایش دهد.** مثلاً می تواند از چرم کفش بسازد، کفش ارزشی بیشتر از چرم دارد درحالی که چرم به کار رفته در آن همان ارزش سابق را داراست، زاد و ولد نکرده و در جریان کفش شدن ارزش جدیدی به خود نیافزوده است. او نمی تواند در بیرون حوزه گردش و بدون ارتباط با صاحبان کالای دیگر ارزش را به ارزش افزائی وادارد و پولش را سرمایه کند. خلاصه کنیم سرمایه نمی تواند از گردش ناشی شود، نمی تواند از جایی سوای گردش هم نشأت گیرد. منشأ آن باید هم در گردش باشد و هم نباشد. سرانجام آنکه: تبدیل پول به سرمایه را باید بر مبنای قوانین ذاتی مبادله کالاها توضیح داد، شالوده کار را هم باید بر مبادله ارزشهای برابر نهاد. صاحب پول که هنوز در آغاز راه سرمایه دار شدن است باید کالاهایش را مطابق ارزش آن ها بخرد، مطابق ارزش آنها بفروشد و با این همه در انتهای پروسه، پولی بیشتر از پول پیش ریز شده داشته باشد. تازه به نیمه راه جستجو رسیده ایم، باید ادامه دهیم.

### 3 - خرید و فروش نیروی کار

منشأ افزایش ارزش پولی که سرمایه می شود، نمی تواند در خود پول باشد. زیرا پول وقتی در گردش است نقش واسطه خرید و پرداخت را ایفا می کند، زمانی که از گردش بیرون است شکل ویژه موجودش را (کنج) حفظ می نماید، در هیچ کدام این دو حالت پول قادر به زایش پول نیست. در همین راستا این زاد و ولد محال است که در حلقه دوم از مدار گردش (پول - کالا - پول) یعنی حلقه (کالا- پول) اتفاق افتد زیرا در اینجا فقط کالا مجدداً از شکل طبیعی خود به شکل پولی تغییر می یابد. همه اینها یک صدا با هم یک موضوع را فریاد می زنند و آنچه فریاد می زنند دقیقاً همان راز سر به مهر ما، همان حلقه مفقوده مورد جستجوی ما همان منشأ واقعی زایش اضافه ارزش است. راز آفرینش سرمایه اینجا، در حلقه اول مدار (پول - کالا - پول)، در کالائی است که صاحب سرمایه خریداری می کند. کالائی که مصرف آن توسط خریدار (سرمایه دار) ارزش آفرین است. کالائی که پویه خلاصی او از کالا بودن، پویه خلاصی دارنده اش از کارگر بودن، پروسه رهایی انسان در تاریخ است. این کالا نیروی کار است، منشأ ارزش اضافی اینجا است. اما برای آنکه صاحب پول بتواند این کالا را بخرد، باید خود این کالا از پیش در بازار موجود باشد، دارنده اش هم باید قادر و مجبور به فروش آن می شد. شرایط مهم دیگری نیز باید فراهم می آمد، صاحب پول و صاحب کالای نیروی کار باید همدیگر را دیدار

کنند، این دیدار قابل تداوم باشد. دومی بتواند همواره برای مدتی معین کالای خود را بفروشد، به آنچه دارد یا همان نیروی کارش فقط به مثابه کالا بنگرد، همواره آماده تسلیم این کالا به مشتری و مصرف آن توسط خریدار باشد. او باید خیال تملک کالاهایی را که کارش در آنها تبلور یافته است، به نحو کامل از سر خارج سازد. فقط به فروش نیروی کارش فکر کند، به این عمل رضایت دهد، آن را سرنوشت خود داند و بالاخره هیچ کالای دیگری سواى همین نیروی کار نداشته باشد. این مؤلفه ها باید پدید می آمدند، اما چگونه و در کدام فرایند؟ موضوعی است که شرح و بررسی اش را باید در جای دیگر پی گرفت. جای شکی نیست که طبیعت، جمعی را مالک پول و عده ای را صاحب کالای نیروی کار نکرده است، قرار گرفتن این دو، در مقابل یکدیگر هم رابطه ای نیست که در همه اعصار تاریخی وجود داشته باشد. شرایط مورد بحث قطعاً از دل پاره ای تحولات مهم تاریخی زاد. نکته اساسی اینجا آنست که کالا شدن نیروی کار و ظهور رابطه خرید و فروش نیروی کار سنگ بنای شیوه تولید سرمایه داری بود. کالا شدن فرآورده های کار و رشد تولید کالائی، تاریخی طولانی داشت، اما مجرد بالندگی گردش پول و کالا، متضمن فراهم شدن شرایط عروج سرمایه نبود. سرمایه فقط در جایی قد افراشت که صاحب وسائل تولید و وسائل زندگی، در بازار به فروشنده کالائی به نام نیروی کار دسترسی پیدا کرد. پس به بررسی این کالای ویژه و مالا مال از عجایب بپردازیم. این کالا هم مثل همه کالاهای دیگر ارزشی دارد اما این ارزش چگونه تعیین می گردد. مثل همه کالاهای دیگر ارزش آن برابر با کار اجتماعاً لازمی است که برای تولید و البته بازتولیدش مصرف می شود. نیروی کار توانائی شخص زنده برای کار کردن است پس باید این شخص مادام که کالای او مورد نیاز است به صورت زنده یافت گردد. برای زنده نگه داشتن وی در مدت مورد احتیاج طبیعتاً او محتاج مقداری خورد و خوراک و وسائل معیشتی است. زمان کاری که برای تولید همین معاش لازم است ارزش نیروی کار را تشکیل می دهد. صریح تر بگوئیم ارزش نیروی کار عبارت ارزش وسائل معیشتی که برای زنده نگه داشتن دارنده آن لازم است. اما این زنده نگه داشتن در درون خود شروط و قیودی هم دارد که باید آنها را تعمق کرد. از جمله:

1. نیروی کار در پروسه انتقال از قوه به فعل یعنی به کار افتادن عینی و عملی خود، با صرف مقداری عضله، عصب، مغز و کلا قوای فیزیکی و فکری همراه است، اینها چیزهائی است که باید جبران گردند. انسانی که امروز کار می کند باید فرداً هم بتواند این کار را انجام دهد. بهای وسائل معیشتی باید برای بازتولید این توان، برای خورد و خوراک، پوشاک، سوخت، سرپناه و مانند اینها کفافی دهد.
2. نوع این امکانات، مایحتاج معیشتی یا نیازهای زیستی در ممالک و مناطق مختلف با توجه به خصوصیات اقلیمی، شرایط طبیعی، تنوعات جغرافیائی یا حتی عرف و عادات می تواند تفاوت های کم یا زیادی را با خود حمل کند.
3. ابعاد، شمار و وسعت این نیازمندی ها به سهم خود پدیده های تاریخی هستند، محصول تاریخ می باشند و بیش از هر چیز و بالاتر از همه چیز، به موقعیت طبقه کارگر و طول و عرض میدان داری جنبش کارگری ربط پیدا می کند.
4. فروشنده نیروی کار عمر ابدی ندارد، او محکوم به مردن است اما سرمایه تا هست به خرید نیروی کار نیاز دارد و همان گونه که ماشین از کار افتاده اش را با ماشین جدید جایگزین می کند در تدارک جانشین سازی نیروی کار متوفی هم هست. بر همین اساس باید وسائل معیشتی مورد نیاز برای پرورش نسل بعدی فروشندگان نیروی کار را هم در سیاهه مایحتاج تولید نیروی کار و تضمین حضور همیشگی این کالا در بازار وارد کرد
5. هرچه کارگر مهارت و تجربه بیشتری اندوزد مصرف نیروی کارش برای سرمایه دار بازدهی بیشتری خواهد داشت، بر همین مبنی هزینه آموزش و تربیت نیروی کار هم، در لیست وسائل مورد نیاز بازتولید این کالا قرار می گیرد.

اگر ارزش یا زمان کار اجتماعا لازم متراکم در مجموع این وسائل معیشتی که برای تولید و بازتولید کالای نیروی کار لازم هستند را، کنار هم قرار دهیم و با هم جمع کنیم به بهای نیروی کار خواهیم رسید. برخی از این اقلام مانند خورد و خوراک مصرف روزانه دارند، برخی مثل لباس و اثاث خانه هر چند ماه یک بار و بالاخره وسائل و امکاناتی نیز در فواصل زمانی کاملا طولانی تر تهیه می شوند. محاسبه میانگین روزانه ای از ارزش یا کار اجتماعی لازم متبلور در کل این کالاها و مایحتاج، کار آسانی است. کافی است تمامی زمان کارهای اجتماعا لازم متراکم در کل آن ها برای یک سال را جمع کنیم و حاصل جمع را بر شمار روزهای سال تقسیم کنیم. فرض را بر این گذاریم که میانگین روزانه مورد جستجوی ما برابر با 1 ساعت از یک روزانه کار 12 ساعته و بیان پولی اش برابر با 50 هزار تومان پول رایج ایران باشد در این صورت بهای نیروی کار خریداری شده همین 50 هزار تومان، معادل یک ساعت کار خواهد بود، در حالی که فروشنده نیروی کار 12 ساعت کار کرده است. حداقل ارزش نیروی کار از ارزش مجموع کالاهائی تشکیل می شود که کارگر بدون تهیه و مصرف آنها قادر به بازتولید نیروی کارش نیست. اگر بهای نیروی کار تا این حد سقوط کند، قیمت آن از ارزشش پائین تر خواهد بود. رسم سرمایه داری است که بهای نیروی کار را بعد از مصرف این نیرو در مدت مقرر و در پایان این مدت بپردازد. به این ترتیب کارگر همیشه ارزش استفاده نیروی کار خویش را از پیش در اختیار سرمایه دار قرار می دهد. او قبل از دریافت قیمت کالایش به سرمایه دار اجازه می دهد تا آن را به مصرف رساند، مدت این اجازه قهری اگر صد سال پیش یک هفته یا یک ماه بود امروز در جامعه ایران تا ماهها و گاه سالها تطویل شده است.

**ناصر پایدار**